

بررسی پیامدهای سیاسی و نظامی کودتای خونین هفت ثور ۱۳۵۷ هـ ش در افغانستان

موسی لعلی^{۱*} جلیل احمد مرشد^۲

۱- پوهندوی ، تاریخ، تعلیم و تربیه، پوهنتون غور، فیروز کوه افغانستان (نویسنده مسئول)

m.lali@ghru.edu.af

۲- نامزد پوهنیار ، تاریخ، تعلیم و تربیه، پوهنتون غور، فیروز کوه افغانستان:

sabzawary23@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۱۴ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۹ - تاریخ نشر: ۱۴۰۴/۱۲/۲۸

چکیده

کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ هـ ش در افغانستان با سرنگونی حکومت محمد داوود خان توسط حزب دموکراتیک خلق افغانستان و به قدرت رسیدن این حزب به رهبری نور محمد تره‌کی باسیاست‌های محیلانه و تندروانه، بهانه‌ی لازم را برای اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی در سال ۱۳۵۸ هـ ش فراهم کرد. رژیم کمونیستی با حمایت شوروی و سرکوب داخلی، فاقد پایگاه مردمی بود که منجر به آغاز مقاومت‌های مردمی و مجاهدین علیه حکومت کمونیستی و نیروهای شوروی گردید. در نتیجه‌ی جنگ‌های طولانی‌مدت مجاهدین و شوروی؛ میلیون‌ها نفر شهید، معلول و مهاجر گردید، زیرساخت‌های مهم کشور نیز تخریب‌شده و افغانستان را وارد دهه‌ها بحران و بی‌ثباتی کرد. در نهایت، افغانستان را به میدان جنگ نیابتی بین شوروی و قدرت‌های غربی و منطقه‌ای تبدیل نمود. این مقاله در صدد است با استفاده از منابع کتابخانه‌ای... در پی بررسی مهم‌ترین پیامدهای سیاسی و نظامی کودتای خونین هفت ثور ۱۳۵۷ هـ ش در افغانستان را در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار دهد. اهمیت و ارزش موضوع در این است که هنوز کدام تحقیق مستقل در این ارتباط توسط هیچ‌یکی از محققان داخلی و خارجی صورت نگرفته است. به‌عنوان نتیجه، از جمله پیامدهای مهم سیاسی و نظامی این کودتای خونین؛ نقطه‌ی آغاز درگیری‌ها، بی‌ثباتی و تصفیه‌های درون حزبی، عدم مشروعیت حکومت، پایان استقلال سیاسی، آغاز تجاوز نظامی شوروی، جنگ‌های ویران‌گری نُه ساله ارتش سرخ شوروی با مجاهدین، شکست نیروی‌های یکی از ابر قدرت‌های جهان توسط مردم مجاهد‌پرور افغانستان، بی‌ثباتی داخلی افغانستان و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سطح منطقه و جهان می‌باشد.

واژه‌های کلید: افغانستان، مردم، مجاهدین، پیامد و اتحاد جماهیر شوروی.

استناد: لعلی، موسی و مرشد، جلیل احمد. (۱۴۰۴). بررسی پیامدهای سیاسی و نظامی کودتای خونین هفت ثور

۱۳۵۷ هـ ش در افغانستان. مجله علمی-تحقیقی پوهنتون غور، ۲(۲)، ۱۲۷-۱۴۸.

Examining the Political and Military Consequences of the Bloody Coup of 7th Saur 1357 AH in Afghanistan

Mosa Lali*¹ Jalil Ahmad Murshid*²

1* - Assistant Professor, History, Education, Ghor University, Firozkoh, Afghanistan (Corresponding author). Email: m.lali@ghru.edu.af

2* - Junior Teaching Assistant, History, Education, Ghor University, Firozkoh, Afghanistan. Email: sabzawary23@gmail.com

Received: 4/1/2026 | Accepted: 18/2/2026 | Published: 19/3/2026

Abstract

The coup of 7th Saur 1357 AH in Afghanistan, with the overthrow of the government of Mohammad Daoud Khan by the People's Democratic Party of Afghanistan and the rise to power of this party led by Noor Mohammad Taraki with extremist policies, provided the necessary pretext for the military occupation of Afghanistan by the Soviet Union in 1358 AH. The communist regime, with Soviet support and internal repression, lacked a popular base, which led to the beginning of popular and Mujahideen resistance against the communist government and Soviet forces. The consequences of the long-term wars between the Mujahideen and the Soviet Union include the martyrdom and killing of millions of military and civilian personnel, the displacement and migration of millions of people, and the destruction of the country's important infrastructure, which plunged Afghanistan into decades of crisis and instability. Ultimately, it turned Afghanistan into a proxy war ground between the Soviet Union and Western and regional powers. This article seeks to examine the most important political and military consequences of the bloody coup of Saur 7, 1978, in Afghanistan in various dimensions, using library resources. The importance and value of the issue lies in the fact that no independent research has yet been conducted in this regard by any domestic or foreign researcher. As a result, among the important political and military consequences of this bloody coup are; the starting point of conflicts, instability and internal party purges, the illegitimacy of the government, the end of political independence, the beginning of Soviet military aggression, the nine-year devastating wars between the Mujahideen and the Soviet Red Army, the defeat of the forces of one of the world's superpowers by the Mujahideen-supporting people of Afghanistan, internal instability of Afghanistan, and the collapse of the Soviet Union at the regional and global levels

Key words: Afghanistan, people, Mujahideen, consequence and Soviet Union

Cite this article: Lali, M., & Murshid, J. A. (2026). Examining the political and military consequences of the bloody Saur 7 coup of 1357 (1978) in Afghanistan. *Scientific Research Journal of Ghor University*, 2(2), 127-148.

مقدمه

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد وآله و اصحابه اجمعین. اما بعد؛ صبح پنج‌شنبه هفتم ثور ۱۳۵۷ هـ ش، نیروهای هوایی و زمینی تحت فرماندهی افسران وفادار به خلق، حملات خود را به مراکز مهم حکومت سردار محمد داوود خان از جمله وزارت دفاع، میدان هوایی و ارگ ریاست جمهوری آغاز کردند. کودتاچیان، بعد از اشغال رادیو افغانستان، اعلامیه‌ی خود را بنام «قوای مسلح» پخش می‌کردند.

روز هشتم ثور در پهلوی واژه‌ی قوای مسلح، کلمه‌ی «شورای انقلابی» را نیز افزودند. در این روز بعد از کشته شدن سردار محمد داوود خان، مقاومت‌های که در بعضی از قطعات نظامی موجود بود، در ساعت نه صبح خاتمه یافت. به این ترتیب، قطعات نظامی پایتخت تحت حاکمیت رژیم کودتا در آمد و در ولایات، وابستگان حزب خلق و پرچم که از قبل برای چنین روزی آماده شده بودند، خودبه‌خود داخل اقدامات به نفع کودتای مرکز کشور شده، قوماندان‌های قطعات نظامی طرفدار داوود خان را از بین برده و جای آن‌ها را اشغال می‌کردند و قوماندان‌های سابق را گرفتار و محبوس نموده به کابل اعزام و خود به کرسی اقتدار تکیه می‌زدند.

رژیم جدید در دو و سه روز اول، مصروف تصفیه‌ی اردو، تقرری و برطرف کردن، بستن و کشتن بود. والی‌ها، ولسوال‌ها و قوماندان‌های بزرگ قطعات نظامی را گرفتار و به وسیله هواپیما به کابل انتقال داده و روانه‌ی زندان می‌کردند. دوازدهم ثور «نور محمد تره‌کی» رهبر حزب خلق به‌عنوان «منشی عمومی کمیته‌ی مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان» و ببرک کارمل به‌عنوان «معاون اول کمیته مرکزی» و حفیظ‌الله امین به‌عنوان معاون دوم کمیته مرکزی تعیین شدند و اعلامیه‌های رادیویی دیگر به نام «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» نشر و پخش می‌گردید. روز سه‌شنبه دوازدهم ثور ۱۳۵۷ هـ ش نور محمد تره‌کی به‌عنوان رئیس دولت و رئیس «شورای انقلابی» و ببرک کارمل به‌عنوان معاون اول او تعیین شد.

به‌این ترتیب، اتحاد جماهیر شوروی افغانستان را به کمک افغان‌های که از لحاظ ایدئولوژیکی وابسته به آن‌ها بودند، اشغال نمود. کودتای خونین هفت ثور، نقطه آغاز درگیری‌های مداوم در افغانستان بود که به مداخله نظامی شوروی و جنگ‌های طولانی مدت با مجاهدین منجر شد. در نتیجه‌ی این کودتا، میلیون‌ها نفر زخمی، شهید، معیوب، معلول، آواره و مهاجر گردیده و بی‌ثباتی را به افغانستان بازگرداند. محققان تاریخ، از روز هفت ثور به‌عنوان روز سیاه و از کودتای هفت ثور به‌عنوان کودتای «خونین» یا «سرخ» در مباحث تاریخ معاصر

افغانستان یاد کرده است. این مقاله در پی بررسی پیامدهای سیاسی و نظامی کودتای خونین هفت ثور ۱۳۵۷ هـ ش در افغانستان می‌باشد.

پیشینه‌ای تحقیق

جمهوری محمد داوود خان در اواخر سال ۱۳۵۶ هـ ش به عصای پوسیده مشابه بود که با یک حرکت دیکتاتوران‌های کمونستان از هم پاشید، پلان کودتا در شب ۷ ثور ۱۳۵۷ هـ ش آغاز یافته و به مدت یک روز تمام مقاومت‌ها در اطراف کابل کوبیده شده بود. (حکیمی، ۱۳۹۱، صص ۱۰۷-۱۱۰). موقعیت استراتژیکی افغانستان، منافع اقتصادی-سیاسی و ایدئولوژیکی اتحاد جماهیر شوروی در این کشور و دسترسی به آب‌های گرم هند از طریق افغانستان از جمله‌ای عوامل مهم تهاجم شوروی به افغانستان قلمداد شده می‌تواند (شریفی، ۱۴۰۲، صص ۴۶-۴۹). در نتیجه‌ای این کودتای خونین؛ شورای انقلابی، نور محمد ترکی را به‌حیث رئیس جمهور، رئیس شورای انقلابی و صدر اعظم افغانستان تعیین نمود (عابد، ۱۳۹۴، صص ۱۱۴-۱۱۸). زیرا، وی یکی از پیشگامان ایدئولوژی چپ‌گرا در افغانستان بود (شفایی، ۱۳۹۳، صص ۲۰۶-۲۰۷).

حکومت کمونیستی خلق و پرچم از آغاز به دست آوردن قدرت، کار خود را بر ایجاد خوف و دهشت از طریق حبس، شکنجه و کشتار دسته‌جمعی بنا گذاشت و می‌خواست از این راه مردم را به فرمان‌برداری کورکورانه از دساتیر و احکام خود وادار سازد (فرهنگ، ۱۳۹۰، صص ۹۶۲-۹۶۵). صدور دساتیر و احکام به‌اندازهٔ سریع بود که در حدود کمتر از ۸ ماه، هشت فرمان را در بخش‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی صادر کرد (فیاض، ۱۳۸۹، صص ۲۲۴-۲۲۵).

رژیم خلق با اجرای اصلاحات اجتماعی-اقتصادی می‌خواست افغانستان کهن را نابود کند. اما تندروی و افراط در اعمال اصلاحات و عدم رعایت سنت‌ها و اعتقادات مردم ناراضی‌های گسترده‌ای را در میان گروه‌های مختلف به وجود آورد (طنین، ۱۳۸۴، صص ۲۴۳-۲۵۹). در نهایت، باعث قیام و جنگ‌های حماسه‌آفرین مردم افغانستان علیه قشون سرخ شوروی گردید (شرق، ۱۳۸۴، صص ۲۶۱-۲۸۵).

همانند بریتانیا، شوروی هم خیلی زود دریافت با آن که اشغال افغانستان و به قدرت رساندن یک وطن‌فروش کار آسانی است، حفظ دولت در قدرت مسئله‌ای دیگر است. خیلی زود معلوم شد ادعای ببرک در خصوص پشتیبانی گستردهٔ مردمی توهمی بیش نبوده است و تمام کاری که تهاجم شوروی انجام داد تسریع وقوع یک جنگ داخلی تمام عیار و بین‌المللی کردن

بحران افغانستان و تبدیل این کشور به مکانی برای جنگ‌های نیابتی بین اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده - ناتو بود. اتحاد جماهیر شوروی حالا خود را گرفتار نبردی پیروزی ناپذیر از طرف دولتی می‌دید که حفظ آن امکان‌پذیر نبود (انوری، ۲۰۰۷، صص ۵-۶).

مشکلات تقریباً از همان بدو ورود شوروی آغاز شد. مداخله شوروی ترک خدمت در ارتش ملی را تسریع کرد و میلیون‌ها افغان زندگی در تبعید را به ماندن در کشور و زندگی زیر یوغ کمونیسم ترجیح دادند. تا میانه دهه ۱۹۸۰ م بیش از ۳ میلیون پناهنده افغان در پاکستان و ۱/۵ میلیون نفر دیگر در ایران زندگی می‌کردند. صدها هزار نفر هم در داخل کشور آواره شده بودند. در نتیجه این جابجایی جمعیتی عظیم بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۱ م تولیدات کشاورزی در افغانستان ۴۰ درصد کاهش یافت (تابش هروی، ۱۳۹۲، صص ۶۳-۶۶).

دولت افغانستان در تلاش برای جذب نیروهای جدید، سربازگیری اجباری را احیا و علاوه بر این، مشوق‌های مالی چشمگیری برای پیوستن به ارتش ارائه کرد. با این حال، علیرغم تعلیم دیدن توسط افسران شوروی، ارتش بیشتر مواقع در رویارویی با مجاهدین شکست می‌خوردند. در پایان همیشه این ارتش سرخ بود که جور آن‌ها را می‌کشید، اما آن‌ها هم با مشکل روبرو می‌شدند. همانند ارتش هند بریتانوی در جنگ اول افغان - انگلیس، ماشین جنگی شوروی هم نه برای یک جنگ ضدشورش بلکه برای صحنه‌های نبرد متعارف اروپایی آموزش دیده بود. شورشی‌ها عمده از نبرد در عرصه‌های باز و بزرگ که می‌دانستند، امکان پیروزی شدن در آن را ندارند خودداری می‌کردند و در عوض به کمین نیروهای عقب‌افتاده، پایگاه‌های دورافتاده و کم‌نیرو می‌نشستند. شوروی‌ها هم با توپخانه دوربرد، بمباران از ارتفاع بالا و تیراندازی با هلیکوپترهای مسلسل‌دار پاسخ می‌دادند و بعدها با استفاده از موشک‌های اسکاد روی آوردند. هواپیماهای شوروی در تلاش برای جلوگیری از نفوذ از طریق مرز پاکستان میلیون‌ها مین‌های انفجاری را در منطقه پراکنده کردند. با این حال، مجاهدین علیرغم داشتن سلاح‌های سبک و فرسودگی زیاد همچنان تن به شکست نمی‌دادند.

مخالفت با اشغال به شهروندانی که در درون مناطق تحت کنترل دولت زندگی می‌کردند هم سرایت کرده بود. حدود شش هفته بعد از اشغال توسط شوروی در شام‌گاه ۲۱ فبروری ۱۹۸۰ م مطابق اول حوت ۱۳۵۸ هـ ش و در پاسخ به شب‌نامه‌هایی که توسط طرفداران

مجاهدین دست به دست می‌شد، صدها هزار افغان روی پشت بام‌های خود رفته و بانگ‌های الله اکبر سر دادند. ملاها نیز صدای الله اکبر را از بلندگوهای مساجد پخش کردند و این شعار سنتی گروه‌های اسلام‌گرا در تمام شهرها پیچید. روز بعد مغازه داران در کابل مغازه‌های‌شان را بستند. هزاران دانش‌آموز و دانشجو در اعتراض به اشغال کشور به دست شوروی راه‌پیمایی نموده سعی کردند به زور وارد ادارات دولتی شوند. از آن‌جا که هیچ نشانه‌ای از فروکش کردن اعتراضات به چشم نمی‌خورد، پلیس و برخی واحدهای نظامی از تیراندازی به معترضین غیرمسلح خودداری می‌کردند، رئیس‌جمهور کارمل نیروهای شبه‌نظامی پرچم و ارتش شوروی را به کمک طلبید و تانک‌ها، نفربرهای زرهی و هلیکوپترهای مسلسل‌دار جمعیت را زیر رگبار گلوله گرفتند. وقتی سرانجام تیراندازی پایان یافت حدود هشتصد افغان، از جمله ده‌ها دختر نوجوان کشته و صدها نفر دیگر زخمی شده بودند. در جریان پاکسازی متعاقب این قضایا، هزاران نفر دیگر دستگیر و اعدام شدند. در تابستان اعتراضات بیشتری به وقوع پیوست، اما سرکوب خونین اعتراضات اول حوت مقاومت در مناطق تحت کنترل دولت را زمین‌گیر کرد. باوجود این، بسیاری از افغان‌ها، حتی کسانی که در دولت یا نظام خدمت می‌کردند، همچنان به انتقال اطلاعات به گروه‌های مجاهدین ادامه می‌دادند (Lee, ۲۰۱۷، صص ۶۰۶-۶۱۸). جنگ سیاسی و مبارزات مجاهدین علیه تجاوز ارتش سرخ شوروی به افغانستان باعث انزوای روز افزون روس‌ها در عرصه‌ای بین‌المللی گردید (دانشیار، ۱۳۷۱، صص ۱۵۱-۲۰۸).

تفاوت این پژوهش در مقایسه با منابع فوق

۱. در هیچ‌یکی از منابع فوق، پژوهش تحت‌عنوان بررسی پیامدهای سیاسی و نظامی کودتای خونین هفت ثور ۱۳۵۷ هـ ش در افغانستان بررسی نشده است.
۲. منابع فوق به‌شکل پراکنده و عمومی در ارتباط به پیامدهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ هـ ش در افغانستان بحث کرده‌اند. اما، در این پژوهش تلاش صورت گرفته است تا پیامدهای سیاسی و نظامی کودتای خونین هفت ثور ۱۳۵۷ هـ ش در افغانستان را به‌صورت منسجم و غیرجانبدارانه مورد بررسی قرار دهد.
۳. قرار جستجو، در این ارتباط تا هنوز از سوی پژوهشگران افغانستان با اتکا بر رویکرد نویسندگان خارجی تحقیق صورت نگرفته است.

واکنش‌های جهان غرب

مداخله شوروی دنیا را شگفت‌زده کرده بود، زیرا ناظران غربی کمتر فکر می‌کردند که اتحاد جماهیر شوروی آنقدر احمق باشد تا به افغانستان حمله کند. در این زمان توجه ایالات متحده روی بحران در تهران متمرکز بود، جایی که دانشجویان و پاسداران انقلاب، کارکنان سفارت آمریکا را گروگان گرفته بودند. درست ده روز قبل از مداخله شوروی، سفارت ایالات متحده در مسکو از وزارت خارجه شوروی در مورد افزایش تجهیزات نظامی در مرز افغانستان توضیح خواست. چند روز بعد سی.آی.ای به رئیس‌جمهور کارتر اطلاع داد که اتحاد جماهیر شوروی «از یک آستانه قابل توجه» عبور کرده است. البته، تنها در شب کریسمس بود که در یک گزارش امنیت ملی که صرفاً به موضوع گروگان‌گیری در ایران مربوط می‌شد، اشاره کوتاهی شده بود که تهاجم شوروی به افغانستان «در شرف وقوع» است (Lee, ۲۰۱۷، ص ۶۰۷).

به‌هرحال، واکنش ایالات متحده و کشورهای غربی سریع و تند بود، همان اعتراضات دیپلماتیک معمول و قطع‌نامه‌های شورای امنیت سازمان ملل، در حالی که رئیس‌جمهور کارتر با خط تلفن ویژه به دبیرکل حزب لئونید برژنف تماس گرفت و به او اطلاع داد که «هیچ‌یک از ابرقدرت‌ها نمی‌تواند به خود حق بدهد دولت قانونی دیگری را به زور اسلحه‌سرنگون یا عوض کند. این راه و رسمی خطرناک است؛ همه هنجارهای پذیرفته‌شده اخلاقی بین‌المللی را به سخره می‌گیرد.» هرچند، برژنف این تهاجم را «یک اقدام پلیسی محدود برای بازیابی نظم در کشوری که در چارچوب مواد پیمان دوستی ما درخواست کمک کرده است» دانست. البته، اطرافیان برژنف تأثیر منفی تهاجم شوروی بر روابط بین‌المللی کشور، نه تنها با ایالات متحده و کشورهای اروپایی بلکه با خاورمیانه، آفریقا و آسیا را دست کم گرفته بودند. کشورهای جهان به‌دقت اوضاع جاری افغانستان را تحت نظر داشتند روسیه اولین کشوری بود که رژیم تره‌کی را به رسمیت شناخت و با ارسال مشاورین نظامی و سیاسی بنیه‌های حکومت او را تقویت نمود (حکیمی، ۱۳۹۱، ص ۱۱۰).

اتحاد جماهیر شوروی پس از آن که با تلاش زیاد توانسته بود تصویر کشوری از خود ارائه کند که از خودمختاری و مبارزه با استعمار حمایت می‌کند، حالا از دید بسیاری از کشورهای پیشرفته به رفتار امپریالیستی درست مانند رفتار بریتانیا، فرانسه، آلمان و ایالات متحده متهم

می‌شد. ایالات متحده، کشورهای اروپایی و عربی دولت ببرک کارمل را به رسمیت نشناختند و کارکنان مهاجر خود را از این کشور فراخوانده و هزینه‌های برنامه‌های توسعه‌ای خود را قطع کردند. در عوض، ده‌ها سازمان غیردولتی برای پاسخگویی به نیازهایی که نهایتاً به بدترین بحران پناهندگان دوران تبدیل شد، دفاتری در پیشاور، قطر و اسلام‌آباد باز کردند. به این ترتیب، اتحاد جماهیر شوروی نه تنها هزینه‌های فزاینده لشکرکشی نظامی خود، بلکه با سرپا کردن اقتصادی در حال سقوط آزاد را هم باید به دوش می‌کشید. در اوج درگیری بین ۱۵ تا ۲۰ درصد از تولید ناخالص شوروی برای مداخله در افغانستان مصرف می‌شد. پس از تصمیم ایالات متحده و بسیاری از کشورهای غربی برای تحریم المپیک ۱۹۸۰ م مسکو، آبروریزی بیشتری گریبانگیر شوروی شد (Lee, ۲۰۱۷، ص ۶۰۸).

مجاهدین مستقر در آمریکا، پاکستان و پیشاور

روز بعد از کریسمس ۱۹۷۹ م، در حالی که نیروهای شوروی هنوز در حال ورود به افغانستان بودند، رئیس‌جمهور کارتر نشستی اضطراری با مقامات پنتاگون، سی‌آی‌ای و وزارت خارجه برگزار کرد و به منظور جلوگیری از یک عملیات «سریع و مؤثر شوروی برای آرام کردن افغانستان» در کل با تأمین پول و اسلحه برای نیروهای مقاومت موافقت کرد، چرا که این کار «برای وجهه ما در منطقه بسیار ارزشمند خواهد بود». هدف این بود که «هرچه می‌توان هزینه این عملیات را برای شوروی‌ها بیشتر کرد». یا چنان که هاوارد هارت^۱، رئیس وقت عملیات‌های سی‌آی‌ای در اسلام‌آباد مختصر و مفید گفته بود «جهنم به پا کنیم... و شوروی‌ها را بکشیم». کاخ سفید دانسته یا ندانسته پا جای پای بریتانیا گذاشته بود و دفاع از خط ایندوس-دیورند همانند دوران حکومت بریتانیا در هند، به اصل اساسی در سیاست آسیای جنوبی-مرکزی آمریکا تبدیل شده بود (فرهنگ، ۱۳۹۰، ص ۹۶۴). مسئله صرفاً وارد کردن آسیب مالی، سیاسی و نظامی به شوروی نبود. بسیاری از مقامات آمریکایی این کار را در جلوگیری از حمله احتمالی اتحاد جماهیر شوروی به پاکستان و اشغال کراچی، که بندر آب گرم در اقیانوس هند در اختیار نیروی دریایی شوروی قرار می‌داد، حیاتی می‌دانستند. چنین سناریویی نه تنها به معنی قطع ارتباط با پاکستان بود که حالا پس از سقوط شاه ایران تنها متحد آمریکا در منطقه محسوب

^۱ Howard Hart

می‌شد، بلکه روند تأمین نفت آمریکا از طریق خلیج فارس را هم به خطر می‌انداخت (Afridi، ۲۰۲۲، ص ۱۹).

این تئوری بندر آب گرم، چنان که معروف بود، بسیار موردعلاقه زبگنیف برژینسکی^۲، مشاور امنیت ملی لهستانی‌الاصل کارتر بود. با آن که چنین حمله‌ای به لحاظ نظامی و لجستیکی امکان‌پذیر نبود و خطر جنگ با اتحاد جماهیر شوروی را هم بسیار بعید می‌نمود این ایده در میان جمهوری‌خواهان، اندیشکده‌های جناح راست، روزنامه‌نگاران و مشاوران حوزه افغانستان طرفداران زیادی داشت. البته منظور از احتمال بروز جنگ میان آمریکا و شوروی، ناشی از تعهد ایالات متحده به دفاع از پاکستان به واسطه پیمان سیتو^۳ بود. در واقع، تئوری مزبور یک زمان‌پریشی مبتنی بر اندیشه نظری آلفرد تیر ماهان^۴ (۱۸۴۰-۱۹۱۴ م)، افسر نیروی دریایی آمریکا بود. البته، سناریوی بندر آب گرم توجیه خوبی برای مسلح کردن مجاهدین و پشتیبانی از دیکتاتوری حکومت نظامی پاکستان، جنرال ضیاءالحق، بود، درست همان‌طور که در دهه ۱۹۶۰ م تئوری دومینو^۵ بهانه مداخله نظامی آمریکا در آسیای جنوب‌شرق بود. (حکیمی، ۱۳۹۱، ص ۱۱۰).

اولویت اولیه سی.آی.ای تصمیم‌گیری در مورد این بود که به کدام یک از گروه‌های متعدد مقاومت باید کمک نظامی و مالی کند. بحران گروگان‌گیری در ایران حمایت از مجاهدین مورد حمایت ایران را منتفی می‌کرد، بنابراین کمک‌های نظامی به سمت مجاهدین در پیشاور هدایت شد. البته، این تصمیم با مشکلات سیاسی همراه بود. روابط ایالات متحده-پاکستان در آن زمان به‌خاطر کودتای جنرال ضیاءالحق و اعدام نخست‌وزیر سابق، ذوالفقار علی بوتو، در اپریل ۱۹۷۹ م در شرایط بحرانی بود. ضیاءالحق همچنین با وجود مخالفت آمریکا برنامه تسلیحات هسته‌ای پاکستان را از سر گرفته بود. مهم‌تر از همه یک ماه قبل از حمله شوروی دانشجویان اسلام‌گرای دانشگاه قائد اعظم به سفارت آمریکا در اسلام‌آباد حمله کرده و آنجا را به آتش کشیده بودند (فرهنگ، ۱۳۹۰، ص ۹۷۵).

² Zbigniew Brzezinski

³ SEATO

⁴ Alfred Thayer Mahan

⁵ Domino theory

به‌هرحال، حمایت از مقاومت در اولویت بود و وقتی حمایت از دولت ضیاءالحق به رکن اساسی واکنش آمریکا به بحران افغانستان تبدیل شد، او نیز از انزوای سیاسی بیرون آمد. ضیاء با اصرار بر این که حمایت مالی، تسلیحاتی و آموزشی از کانال سازمان آی.اس. آی (ISI)^۶ همتای پاکستانی سی.آی.ای صورت گیرد، نهایت بهره را از این فرصت برد. بعدها وقتی مصر، عربستان سعودی، بریتانیا و فرانسه هم به این جبهه پیوستند، آن‌ها نیز باید با همین شرایط کنار می‌آمدند. آی.اس. آی سپس از موضع قدرت خود برای هدایت تسلیحات و پول نقد به گروه‌هایی از مجاهدین که بیشترین همراهی را با منافع ضیاء و پاکستان داشتند استفاده کرد، مخصوصاً گروه‌هایی که بیشترین ارتباط با جماعت علماء پاکستان، حامی و عامل اصلی مشروعیت کودتای ضیاء را داشتند (Lee, 2017, ص ۶۰۹).

پاکستان همچنین از تهیه و تحویل کمک‌های مزبور برای کنترل برنامه سیاسی مقاومت افغان‌ها و گسترش نفوذ خود در کمریند مرز افغانستان نهایت بهره‌برداری را می‌کرد. بعدها سازمان اطلاعات و امنیت پاکستان برای آموزش شبه‌نظامیان جهت حمله به کشمیر تحت کنترل هندوستان، پایگاه‌های آموزشی در آن سوی مرز افغانستان راه‌اندازی کرد. ایالات متحده همچنین نظامیان پاکستان را دوباره مسلح کرد و وقتی ضیاءالحق انتخابات را لغو و احزاب سیاسی را ممنوع کرد و قانون اساسی پاکستان را اسلامی نمود، ایالات متحده و کشورهای ناتو فقط اعتراضی نمادین کردند. اقتصاد پاکستان هم از میلیون‌ها دلار کمکی که برای مدیریت بحران پناهندگان به کشور سرازیر شده بود بهره می‌برد.

تصمیم به مسلح کردن مجاهدین ضربه سنگینی به محمدزایی‌ها و افغان‌های سلطنت‌طلب وارد کرد. آن‌ها انتظار داشتند ایالات متحده از بازگشت سلطنت حمایت کند، چون از نظر آن‌ها سلطنت‌طلب‌ها غرب‌گراترین و پیشروترین حزب بودند و بسیاری از رهبران‌شان در مؤسسات آمریکایی و نیز فرانسوی و آلمانی تحصیل کرده بودند. البته، ضیاءالحق هیچ علاقه‌ای به احیای سلطنت و به جان خریدن خطر طرح دوباره موضوع پشتونستان نداشت، در حالی که سی.آی.ای هم مجاهدین سلطنت‌طلب را به لحاظ نظامی ناکارآمد می‌دانست. وقتی حزب پادشاه در تلاش برای سوق دادن مقاومت به نام ظاهر شاه، در پیشاور تشکیل لویی جرگه داد پنج حزب اصلی از

^۶ Inter-Service Intelligence

مجاهدین جلسه را ترک کردند و یک شورای رقیب تشکیل دادند و سلطنت طلب‌ها را به حاشیه راندند بسیاری از محمدزایی‌ها سرانجام درخواست پناهندگی در آمریکای شمالی و کشورهای اروپایی دادند و پناهنده شدند و در حالی که دشمنان‌شان تا به دندان مسلح شده و مورد حمایت رهبران دنیای غرب قرار گرفته بودند، آن‌ها فقط نظاره‌گر بودند (دانشیار، ۱۳۷۱، ص ۱۵۴).

سازمان امنیت پاکستان ترجیح می‌داد متحدانش همگی از اعضای سابق شبکه اخوان المسلمین نیازی باشند که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ م مسئول اعتراضات خشونت‌بار علیه سیاست‌های سکولار دولت ظاهر شاه از یک سو و حزب دموکراتیک خلق از سوی دیگر بودند. تسلیحات ساخت شوروی فراوانی، عمدتاً از طریق مصر و میلیون‌ها دلار پول نقد در اختیار این گروه‌های شبه‌نظامی اسلام‌گرا قرار می‌گرفت و رهبران‌شان به سخنگویان حکومت سیاسی افغانستان در سطح بین‌الملل تبدیل شده بودند. محموله‌های سلاح و پول نقد سی.آی.ای در اختیار حزب اسلامی گلبدین حکمتیار قرار می‌گرفت. زیرا از نظر آی.اس. آی این گروه شبه‌نظامی بیش از همه به پاکستان نزدیک بود و سی.آی.ای قانع شده بود که نیروهای حکمتیار کارآمدترین افراد در کشتن روس‌ها هستند (Lee, ۲۰۱۷، ص ۶۱۰).

یکی دیگر از گروه‌های مجاهدین؛ یونس خالص، یک پشتون دانش‌آموخته‌ی دیوبندی از ننگرهار بود که اوایل سال ۱۹۷۹ م از حکمتیار جدا شده و شعبه دیگری از حزب اسلامی را تأسیس کرده بود.

اتحاد اسلامی عبدالرسول سیاف نیز یکی از گروه‌هایی بود که کمک‌های مالی و نظامی چشمگیری دریافت می‌کرد. سیاف، دینفع اصلی سلاح و پول سعودی‌ها بود و بیشتر وقت خود را صرف سفر به کشورهای عربی برای جمع‌آوری کمک‌های مالی و دعوت از اعراب برای پیوستن به جهاد می‌کرد (فرهنگ، ۱۳۹۰، ص ۹۷۰).

جمعیت اسلامی برهان‌الدین ربانی با آن که بزرگ‌ترین و به لحاظ قومیتی متنوع‌ترین گروه بود درصد کمتری از کمک‌های نظامی را دریافت می‌کرد. (Lee, ۲۰۱۷، ص ۶۱۱).

تعداد بسیار معدودی از رهبران اسلام‌گرای پیشاور سابقه آموزش نظامی داشتند، چه رسد به تجربه جنگ، ربانی، سیاف، حقانی و خالص همگی تحصیل‌کرده علوم دینی بودند و سوابق

نظامی حکمتیار به دو سال تحصیل در اکادمی نظامی کابل محدود می‌شد. نبود جنرال‌های نظامی در میان سران گروه‌ها اغلب به معنای برنامه‌ریزی ضعیف و عدم هماهنگی، به‌ویژه در روزهای اول، بود. اگر چه بعدها آموزش‌های آی.‌اس. آی و سی.‌آی.‌ای برنامه‌ریزی تاکتیکی آن‌ها را بهبود بخشید. علاوه بر این، مجاهدین فاقد سلاح سنگین، مخصوصاً سلاح‌های بازدارنده مؤثری برای مقابله با برتری هوایی شوروی، بودند. در منطقه گُزریوان در فاریاب، برخی از مجاهدین از تفنگ‌های لی-انفیلد ساخت بریتانیا مربوط به جنگ جهانی اول استفاده می‌کردند و دست‌کم یکی از مجاهدین که در شکار و ردزنی معروف بود، جزائلی سرپر چخماق خود را ترجیح می‌داد. در دیگر مناطق شمال افغانستان مجاهدین از بک، ایماق و ترکمن سوار بر اسب به ستون‌های زرهی شوروی حمله می‌کردند. با این که اوضاع شدیداً علیه آن‌ها بود اما مجاهدین در زمین‌گیر کردن ارتش شوروی در جنگی طولانی شده و نامتقارن موفق بودند و با آن که کمک‌های مالی خارجی در این زمینه مؤثر بود نهایتاً این دلاوری و جسارت ذاتی مردم عادی افغانستان بود که رهبری شوروی را وادار کرد بپذیرد در این جنگ پیروز نخواهد شد. البته این هدف مهم با هزینه‌ای گزاف حاصل شد. بیش از یک میلیون افغان در نتیجه پیامدهای مستقیم و غیرمستقیم جنگ جان خود را از دست دادند. در حالی که صدها هزار نفر بر اثر جراحات جنگ و رفتن روی مین‌های ضدنفر برای همیشه دچار معلولیت شدند (Lee, ۲۰۱۷، ص ۶۱۳).

مجاهدین و روند اسلامی کردن

در حالی که سی.‌آی.‌ای مقاومت مجاهدین را مسلح و تأمین مالی می‌کرد، کسی توجه چندانی به دولت پسا شوروی نداشت، چرا که بر این باور بودند با آن که مجاهدین ممکن است نیروهای شوروی را سال‌های زیادی زمین‌گیر کنند، ولی از ظرفیت لازم برای شکست ارتش سرخ یا براندازی ببرک کارمل برخوردار نیستند. از طرف دیگر، مجاهدین در مورد آینده افغانستان دیدگاه روشنی نداشتند. همه گروه‌های مجاهدین خواهان روی کار آمدن یک حکومت اسلامی مطابق احکام شریعت بودند، اگر چه بر سر ماهیت این حکومت و این که چه شکلی از حکومت اسلامی ممکن است روی کار بیاید تصویری نداشتند. تنها پس از سال ۱۹۸۶ م وقتی معلوم شد اتحاد جماهیر شوروی برای خروج از افغانستان برنامه‌ریزی می‌کند، ایالات متحده و پاکستان و سازمان ملل سعی کردند با هم یک دولت در تبعید سر هم بکنند، اما اختلافات ایدئولوژیک،

رقابت‌های شخصی و رقابت برای دریافت کمک‌های مالی مانع از آن شد که بتوانند به توافق جامعی برسند. کنفرانس‌های بین‌المللی برای بحث و بررسی بحران افغانستان بیشتر اوقات با عصبانیت، توهین، تحریم و ترک جلسه از سوی حاضرین همراه می‌شدند (طنین، ۱۳۸۴ ص ۳۴۴).

جنگ بین مجاهدین و دولت مورد حمایت شوروی در کابل یک دهه ادامه پیدا کرد، هرچند در این مدت یک چهره اتحاد بخش از میان جنبش مقاومت پدیدار نشد، سیاست‌مداری در حد و اندازه یاسر عرفات یا نلسون ماندلا که به‌جای خواسته‌های شخصی یا گروهی نماینده منافع ملی کشور باشد. مذاکره‌کنندگان سازمان ملل، ناتو و ایالات متحده همچنان بر این باور بودند که شاه سابق ظاهر شاه چهره موردنظر است، هرچند هنوز هم مردم تا حدودی از بازگشت سلطنت حمایت می‌کردند، همه گروه‌های اسلام‌گرا با هرگونه ایفای نقش سلطنت در دولت پساکمونیسم مخالف بودند. در دوران اشغال توسط شوروی، شاه سابق هرگز پا به خاک پاکستان نگذاشت، از جهتی به‌خاطر این که پاکستانی‌ها علاقه‌ای به میزبانی از او نداشتند و از جهتی هم چون خطر ترور شدن در آنجا خیلی بالا بود (Lee, 2017, 614).

چنان که سی.آی.ای در نظر داشت، جهاد برای مجاهدین صرفاً کشتن روس‌ها نبود، بلکه هدف‌شان جا انداختن نسخه موردنظر خود از اسلام در دل و جان مردم، مخصوصاً نسل جوان بود. درهرحال، با آن که این گروه‌های اسلام‌گرا از سوی سی.آی.ای و دیگر کشورهای غربی تأمین مالی می‌شدند، اما ذاتاً با ارزش‌های سکولار کشورهای مزبور مخالف بودند. سیدقطب که آموزه‌هایش تأثیر عمیقی بر ربانی، حکمتیار، سیاف و مسعود داشت، نقد ویرانگری بر آنچه او زوال اخلاقی آمریکا و عقب‌ماندگی فرهنگی می‌خواند نوشت و ایالات متحده را به‌عنوان یک ابرقدرت ماکیاولی به تصویر کشاند که در ظاهر سخن از صلح و دموکراسی می‌گوید و در باطن دنبال جنگ با اسلام است. در حالی که مجاهدین با استفاده از تسلیحات و پول تأمین‌شده توسط آمریکا مشغول جنگ با روس‌ها بودند، اسلام‌گراها فعالانه در مدرسه‌های دینی و مساجد تأسیس شده در اردوگاه‌های پناهندگان و مناطق تحت کنترل مجاهدین جهان‌بینی ضدآمریکایی و ضدغربی را ترویج می‌کردند. مدرسه‌های مناطق مرزی با مدیریت جماعت علمای اسلام پاکستان و دیگر گروه‌های اسلام‌گرا، بچه‌های پناهندگان فقیر و بچه‌هایی که بر اثر

جنگ یتیم شده بودند آموزش رایگان ارائه می‌دادند و به دانش‌آموزان مسن‌تر بورس تحصیلی علوم اسلامی در عربستان سعودی اعطا می‌شد. مجاهدین مقالاتی در خصوص اوضاع زنان پخش می‌کردند و راجع به زوال اخلاقی غربی‌ها به افغان‌ها هشدار می‌دادند. مدافعان اسلام‌گرا نیز مقالاتی در حمله به مسیحیت نوشته و از افغان‌ها می‌خواستند با مسیحیان یا خارجی‌های نزدیک نشوند، چرا که می‌ترسیدند امدادگران کاتولیک و پروتستانی که در چارچوب امدادرسانی بین‌المللی در پاکستان نهادهای امدادی تأسیس کرده بودند به‌لحاظ ایدئولوژیک دین و ایمان آن‌ها را به خطر بیندازند.

آمریکایی‌ها، بریتانیایی‌ها، سوئدی‌ها و دیگر نهادهای امدادگران اروپایی با تأمین مالی مدارس داخل افغانستان ناخواسته به این اسلام‌گرایی کمک می‌کردند، اگر چه مشاوران خارجی هیچ نظارتی بر برنامه‌های درسی آن‌ها نداشتند. در واقع، به‌واسطه محدودیت‌های دسترسی تحمیلی از سوی مقامات پاکستان و فرماندهان مجاهدینی که اردوگاه‌ها را کنترل می‌کردند، نظارت از فعالیت‌های آموزشی در درون اردوگاه‌های پناهندگان برای خارجی‌ها بسیار دشوار بود. مرکز مطالعات افغانستان در دانشگاه نبراسکا حتی از پول USAID برای تأمین مالی کتاب‌های درسی مورد تأیید مجاهدین برای مدارس ابتدایی استفاده می‌کرد که شامل تبلیغات برای جهاد، تصاویر تفنگ‌های کلاشینکف، تانک‌ها، نارنجک‌ها و تصاویر گرافیکی سربردن سربازان شوروی بودند (Lee, ۲۰۱۷، ص ۶۱۵).

در حالی که اسلام‌گرایان سعی داشتند فقرا و آوارگان را به خود جلب کنند، افغان‌های طبقه متوسط که از عهده زندگی در خارج از اردوگاه‌های پناهندگان برمی‌آمدند بچه‌های خودشان را به مدارس پاکستانی می‌فرستادند یا معلم شخصی برای آن‌ها می‌گرفتند. در ایران که هیچ اردوگاه پناهندگانی وجود نداشت بچه‌های افغان در مدارس دولتی حضور پیدا می‌کردند و در آنجا با نسخه دیگر از اسلام انقلابی آشنا می‌شدند، در حالی که پسرها و دخترهای آوارگانی که در غرب پناهنده می‌شدند در مدارس و دانشگاه‌های سکولار آمریکای شمالی و اروپایی تحصیل می‌کردند. ضمناً، در داخل افغانستان دانش‌آموزان و دانشجویان با مارکسیسم آشنا می‌شدند و دولت هم هزاران دانشجو را برای تحصیل به اتحاد جماهیر شوروی یا کشورهای بلوک شوروی اعزام می‌کرد. هنگامی که در سال ۲۰۰۲ م پناهندگان افغان به تعداد زیاد شروع به بازگشت به

کشور کردند، یک نسل کامل از افغان‌ها در عوالمی با جهان‌بینی‌های ناهمگون تحصیل کرده بودند و بسیاری از جوان‌ترها حتی اردو را بهتر از دری یا پشتو صحبت می‌کردند (عباسی، ۱۳۹۵، ص ۱۰).

با وجود رنج کشیدن، محرومیت و بسیاری مشکلات دیگری که آواره‌های افغانستان با آن‌ها روبرو بودند، جنگ جنبه‌های مثبتی هم داشت. پس از نسل‌ها زندگی در انزوای مکانی، فکری و فرهنگی، حالا درک و نگاه بسیاری از افغان‌ها نسبت به دنیایی ماورای کشورشان توسعه پیدا کرد و بازتر شد. تلویزیون، رادیو، روزنامه‌ها و طیف وسیع‌تری از ادبیات موجود در کتاب‌فروشی‌های پاکستانی و ایرانی افق‌های اندیشه آن‌ها را گسترش داد و رهایی از محدودیت‌های سانسور دولتی، جوامع به حاشیه رانده‌شده را کمک می‌کرد کارهای‌شان را به زبان خود و نیز برداشت‌های‌شان را از تاریخ افغانستان منتشر کنند. صدها هزار کودک، پسر و دختر، از طریق برنامه‌های امدادی آوارگان سواد آموختند و تجارت و مهارت یاد گرفتند و حتی برخی از آن‌ها به تحصیلات دانشگاهی دست پیدا کردند. افغان‌ها مشتاقانه از تکنالوژی‌های جدید، از جمله تلفن‌های ماهواره‌ای و همراه، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی استقبال کردند و بازرگانان ده‌ها شرکت سرمایه‌گذاری آزاد راه‌اندازی کردند که اغلب بسیار هم پُر درآمد بودند (Lee، ۲۰۱۷، ص ۶۱۶).

میخائیل گورباچف^۷ و خروج شوروی

همان‌طور که جنگ در افغانستان بدون هیچ چشم‌اندازی از پایان آن ادامه داشت، کادر رهبری شوروی بر سر این مداخله باهم دچار اختلاف شدند. برژنف سه سال بعد از اعزام ارتش سرخ مرد و جانشینان او یعنی یوری آندروپف^۸ یکی از حامیان اصلی مداخله در افغانستان و کنستانتین چرننکو^۹ هم خیلی زود مردند. همه این افراد به نسل اول کمونیست‌هایی تعلق داشتند که در روسیه پیش از انقلاب متولدشده بودند، اما موضع آن‌ها به‌طور فزاینده‌ای از سوی اعضای جوان‌تر حزب به چالش کشیده می‌شد. هنگامی که چرننکو در مارچ ۱۹۸۵ م مُرد، میخائیل گورباچف، جوان‌ترین عضو کمیته مرکزی حزب به مقام دبیر کلی حزب کمونیست رسید. یکی از

⁷ Mikhail Gorbachev

⁸ Yuri Andropov

⁹ Konstantin Chernenko

اولویت‌هایش بند آوردن چیزی که او «زخم در حال خونریزی» می‌نامید و یافتن راهی برای پیروزی در افغانستان با خروج کم‌وبیش آبرومندانه از این کشور بود (Lee, ۲۰۱۷، ص ۶۱۶). هنگامی که گورباچف به قدرت رسید نه تنها جنگ در افغانستان وضع بدی داشت، بلکه هزینه‌ها تأثیری منفی بر اقتصاد شوروی گذاشته بودند. حتی نگران کننده‌تر از این پیامدهای اجتماعی و اقتصادی بالقوه جنگی بود که مردم شوروی از آن نفرت داشتند. در کل، طبق آمارهای رسمی حدود ۶۰۰ هزار شهروند شوروی در افغانستان خدمت کرده بودند، هنگامی که آخرین تانک در فبروری ۱۹۸۹ م از آمودریا گذشت، بیش از ۱۴ هزار سرباز و اتباع غیرنظامی شوروی کشته و ۵۰ هزار نفر هم زخمی شده بودند. هزاران نفر دیگر دچار آسیب‌های روانی همیشگی شده و بسیاری به حشیش، تریاک و هروئین اعتیاد پیدا کرده بودند. گزارش‌های وحشتناکی که سربازان بازگشته از افغانستان روایت می‌کردند با تبلیغات رسانه‌های رسمی شوروی که این مداخله را دفاع از وطن و دفاع از یک هم‌پیمان در مقابل استعمارگری آمریکا و پاکستان معرفی می‌کردند، در تناقض کامل بودند. برعکس کهنه‌سربازان شوروی خود را در جنگ با مردم عادی افغانستان می‌دیدند و مهاجم خارجی کشور خودشان بود. سربازانی که از جنگ افغانستان برگشته بودند همچنین از قتل‌عام‌ها و دیگر جنایات جنگی نیروهای شوروی، بی‌اخلاقی ارتش، شرایط دشوار زندگی و بدرفتاری با سربازان اجباری ارتش سرخ و داوطلب‌ها سخن می‌گفتند. طولی نکشید که نیروهای برگشته از افغانستان شروع به انتقاد از رهبری شوروی کردند و برخی خاطرات خود را منتشر نمودند و در آن‌ها فرماندهی ارتش سرخ را بسیار ضعیف نشان دادند (رحیمی، ۱۳۹۹ ص).

نگرانی دیگر، ترس از این بود که گزارش‌های سربازان مزبور منجر به ناآرامی در میان جمعیت مسلمان اتحاد جماهیر شوروی شود در جریان جنگ افغانستان هزاران نفر از مردم ترک و تاجیک و اکثراً مسلمان جمهوری‌های مناطق قفقاز و آسیای میانه در افغانستان خدمت می‌کردند. این افراد دشنام‌هایی که روستائیان به آن‌ها می‌دادند و نیز درخواست‌های همدلی و همدردی افغان‌ها از آن‌ها به‌عنوان مسلمان و هم‌خون را می‌فهمیدند. برخی از سربازان آسیای میانه حتی اقوام دوری در افغانستان داشتند، بازماندگان خانواده‌هایی که از ظلم حکومت اتحاد جماهیر شوروی در ترکستان، سرکوب جنبش باسماچی و مالکیت اشتراکی استالین گریخته

بودند. در پایان مسکو همه واحدهای آسیای مرکزی را از ترس بروز آشوب در جمهوری‌های اکثر مسلمان از افغانستان خارج کرد (Lee, ۲۰۱۷، ص ۶۱۷).

گورباچف به ارتش شوروی هجده ماه فرصت داد در جنگ افغانستان پیروز شوند و هم‌زمان برای یک عقب‌نشینی آبرومندانه با ایالات متحده مذاکرات رودرو برگزار کرد. جنرال‌های شوروی دست به یک سری حملات بزرگ زدند، اما آمریکا، عربستان سعودی و کشورهای عضو ناتو با ارسال بیش از پیش سلاح و پول نقد و تأمین موشک‌های زمین به هوا برای فرماندهان مجاهدین برتری هوایی شوروی را کم‌رنگ کردند. مقامات شوروی در اقدامی برای تشکیل دولتی فراگیرتر در افغانستان در نوامبر ۱۹۸۶م ببرک کارمل را «وادار» به کناره‌گیری کردند. داکتر نجیب‌الله، رئیس‌خاد و یک پشتون غلزایی، جانشین کارمل شد به این امید که انتصاب او مجاهدین خسته از جنگ را راضی کند سلاح را زمین بگذارند و در قدرت سهیم شوند. نجیب‌الله با این هدف برنامه آشتی ملی را مطرح کرد و ضمن ارائه یک قانون اساسی جدید انتخابات پارلمانی جدیدی برگزار کرد. او حتی آشکارا از مارکسیسم انتقاد نمود و با تمام وجود تلاش می‌کرد خود را یک مسلمان معتقد معرفی کند. البته، همه اقدامات او بیهوده بود و در نهایت تنها تعداد معدودی از مجاهدین دست از مبارزه کشیدند (Sahel, ۲۰۱۹، ص ۳۶).

به اساس معاهده ژینو در مدت ۹ ماه قوای روسی از افغانستان خارج گردید ولی بخش عمده‌ای آن در زمستان ۱۹۸۹ م از راه سالنگ و مزار شریف کشور ما را ترک گفتند. آخرین خاطرات در لحظات فرار نزد هر متجاوز درس عبرت است، آنانیکه بی‌شرمانه خلاف تمام اصول انسانی بر حریم ملت‌های آزاد تجاوز می‌کنند وقت ملت‌های آزادمنش به آن‌ها درس عبرت می‌دهند؛ در لحظات فرار مظالم و وحشت‌شان دور چشمان‌شان نقش می‌بندد و به آینده تاریک و گذشته تپه و از باد رفته خود افسوس و حسرت می‌خورند (حکیمی، ۱۳۹۱، صص ۱۶۵ و ۱۶۷).

نتیجه‌گیری

یکی از اولین پیامدهای سیاسی کودتای خونین هفت ثور ۱۳۵۷ هـ ش در افغانستان، برچیدن نظام جمهوریت محمداوود خان و به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود رهبران این حزب به‌خاطر وابستگی‌های ایدئولوژیکی، سیاسی، اقتصادی و نظامی به شوروی، نزد

مردم نام نیک نداشتند و فاقد تجربه‌ای حکومت‌داری بودند. این رهبران خون‌آشام، بعد از پیروزی کودتایی خونین هفت ثور ۱۳۵۷ هـ ش از فعالین نیروهای سیاسی قبلی لیست‌های سیاه ساخته و آن‌ها را در ابتدا به دستگیری، شکنجه و لت‌وکوب محکوم نموده و سپس از بین می‌بردند. این جنایت‌ها نه تنها در کابل، بلکه در تمام ولایات افغانستان عملی شد. فرمان‌های ۶، ۷ و ۸ تره‌کی که کاریکاتور اصلاحات اجتماعی محسوب می‌شدند، پاسخ‌گوی مشکلات مردم نبود و با نسخه‌برداری از دول خارجی و بدون در نظر داشت فرهنگ، اعتقادات و آمادگی ذهنی مردم، بزور اسلحه بر مردم تطبیق می‌شد. عکس‌العمل مردم در برابری این سرکوب، پیش‌گیرانه، خشم و نفرت و در عین حال ترس از خشونت و دهشت‌گری شورای انقلابی بودند. یکی دیگر از پیامدهای سیاسی این کودتای خونین، بی‌اعتمادی، بی‌ثباتی و تغییرات پیاپی در رهبری دولت کودتایی بود.

اولین پیامد نظامی کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ هـ ش در افغانستان، زمینه را برای تجاوز نظامی شوروی در این کشور فراهم نمود. بعد از تجاوز نظامی شوروی در سال ۱۳۵۸ هـ ش، جنایت‌ها علیه مردم محیلانه‌تر اما وسیع‌تر شد. قبل از اشغال شوروی نیز مشاورین روسی اداره غیرمستقیم بسیاری از وزارت‌خانه‌ها و ارگان‌های امنیتی و نظامی را به دست گرفتند. اما، این وضع برگمانه زنی‌ها در مورد نقش روس‌ها در کودتایی بدفراجم هفت ثور مهر صحه گذاشت.

هنوز چند ماه از عمر حکومت نگذشته بود که حملات متقابل مردم محلات بالای عناصر دولتی آغاز شد. اردوی حزبی در پاسخ به این حملات تمام قریه‌ها و مناطق را با وحشت و بربریت روز افزون سرکوب می‌کردند. شدت سرکوب، قیام مردم علیه حکومت پوشالی را وسیع‌تر ساخت. مردم بی‌پناه سرکوب‌شده با ترک کشور به پاکستان و ایران فرار می‌کردند. این وضعیت، زمینه‌ای دست اندازی‌های سی.آی.ای، آی.اس. آی و بقیه سازمان‌های استخباراتی جهان و منطقه را در امورات داخلی افغانستان فراهم نموده تا بهره برداری‌های سیاسی و استخباراتی شان را نمایند. از جانب دیگر، سازمان‌های استخباراتی اگسا، کام و خاد با استفاده از پول شوروی به استخدام وسیع جاسوسان پرداختند و اعضای حزب هم به‌نوبه خود اگر در محل کار و زندگی خود چیز مشکوک بر علیه نظام را می‌دیدند از طریق سازمان‌های حزبی گزارش می‌دادند. چون به نظر حزبی‌ها «شرایط انقلابی» حاکم بود، اشخاص مشکوک بدون

اسناد و تحقیقات قبلی بازداشت می‌شدند. انگیزه اکثر گزارش‌های جاسوسان تصفیه حساب‌های شخصی بود. بدین ترتیب اختناق بس خفقان‌آور در جامعه ایجاد شد و فضای ترس و وحشت بر شهرها و حتی خانه‌ها حاکم شد. در نتیجه‌ی وضعیت حاکم بر کشور، هزارها قریه توسط بمباردها و طیارات قوای هوایی حزبی و روسی به خاک یکسان شدند. میلیون‌ها نفر شهید، زخمی، معیوب و معلول گردیدند.

مداخله‌ی نظامی شوروی به افغانستان، این کشور را در محراق جنگ سرد بین دو ابر قدرت جهان قرارداد. ایالات متحده آمریکا و متحدین آن برای شکست دادن شوروی در افغانستان از پول، اسلحه و امکانات استخباراتی خود از مجرای آی.اس. آی در اختیار مجاهدین مستقر در آمریکا، پاکستان و پیشاور قرار دادند؛ مجاهدین و اقشار مختلف از مردم افغانستان با امکانات و تسلیحات اندکی دست‌داشته‌ی خویش روز به روز حلقه را بر دولت دست‌نشانده و نظامیان شوروی در افغانستان تنگ‌تر می‌کردند.

با رویکار آمدن گورباچف در اتحاد جماهیر شوروی، حزب کمونیست شوروی به این نتیجه رسید؛ پیروزی نظامی در افغانستان ممکن نیست و باید قوایی نظامی خود را هرچه زودتر از افغانستان خارج سازد. گورباچف به‌حیث یک مقام کی.جی.بی، به‌خاطر دوره‌ی خروج امن نظامیان شوروی از افغانستان، دکتر نجیب‌الله را جایگزین ببرک کارمل نمود. خروج نهایی و کامل نیروهای رزمی شوروی از افغانستان در ۱۵ می ۱۹۸۸ م آغاز شد و در ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ م به رهبری جنرال بوریس گروموف پایان یافت. خروج نیروهای شوروی از افغانستان، نقطه‌ی عطف در تاریخ است که وجهه‌ی جهانی و منطقه‌ای اتحاد جماهیر شوروی را شدیداً لطمه‌دار نموده و زمینه را برای فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فراهم نمود. در افغانستان نیز خلاء قدرت به وجود آمده و باعث تشدید جنگ‌های داخلی و بی‌ثباتی طولانی‌مدت در این کشور گردید

منابع و مأخذ

- انوری، حمید. (۲۰۰۷م). تجاوز وحشیانه روس بر افغانستان یا مرحله تکاملی کودتای منحوس نور. افغان جرمن آنلاین، <http://www.afghan-german.com>.
- تابش هروی، علامه فقید سعادتملوک. (۱۳۹۲هـ ش). تهاجم و شکست شوروی در افغانستان. خیریه المهدی (عج).
- حکیمی، احمد منیب. (۱۳۹۱هـ ش). جریانات تاریخی افغانستان از ظهور اسلام الی سقوط طالبان. کابل: موسسه انتشارات الازهر.
- دانشیار، امیر اعتماد. (۱۳۷۱هـ ش). جنگ افغانستان و شوروی عامل فروپاشی جهانی کمونیسم. جلد اول، کابل: مؤسسه انتشارات بهینه.
- رحیمی، محمد رضا. (۱۳۹۹هـ ش). فرهنگ بومی افغانستان عامل مآثر شکست شوروی در افغانستان و فروپاشی آن. فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۴.
- شفایی، امان الله. (۱۳۹۳هـ ش). جریان شناسی تاریخ افغانستان معاصر. کابل: انتشارات امیری.
- شرق، محمد حسن. (۱۳۸۴هـ ش). تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان. کابل: مرکز انتشارات سعید.
- شریفی، محمد یوسف. (۱۴۰۲هـ ش). نگاهی بر عوامل و زمینه‌های تجاوز اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان. فصلنامه مطالعات علوم اجتماعی، دوره ۹، شماره ۴.
- طنین، ظاهر. (۱۳۸۴هـ ش). افغانستان در قرن بیستم (۱۹۹۶-۱۹۰۰). چاپ دوم، تهران: انتشارات عرفان.
- عابد، عبدالرحمن. (۱۳۹۴هـ ش). زندگی‌نامه مختصر پادشاهان افغان. کابل: الطارق کتاب‌فروشی.
- عباسی شوازی، محمد جلال. (۱۳۹۵هـ ش). ماندن یا مهاجرت دوباره مهاجران بازگشته افغانستانی از ایران به کشورشان و عوامل تعیین کننده آن. نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، سال یازدهم، شماره بیستم و یکم.
- فرهنگ، میر محمد صدیق. (۱۳۹۰هـ ش). افغانستان در پنج قرن اخیر. جلد اول و دوم با ویرایش جدید، تهران: انتشارات عرفان.

فیاض، علی اکبر. (۱۳۸۹ هـ.ش). تاریخ معاصر افغانستان از احمد شاه درانی تا سقوط کمونیست‌ها. مشهد: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص).

Afridi, M. K., Haroon, M., & Syed, A. (2022). *Examining the implication of the Afghan-Soviet War on Pakistan*. *Global Foreign Policies Review*, 5(4), 19–26. [https://doi.org/10.31703/gfpr.2022\(V-IV\).03](https://doi.org/10.31703/gfpr.2022(V-IV).03)

Lee, J. L. (2017). *Afghanistan: A history from 1260 to the present*. Reaktion Books Ltd.

Sahel, S. (2019). Understanding Soviet invasion of Afghanistan: A review of its reasons, objectives and ramifications. *Kardan Journal of Social Sciences and Humanities*, 2(2), 26–42.